

از جمله روایاتی که می توان ذیل قاعده الزام استفاده کرد، روایت علی ابی حمزه است.

قبل از این که روایت بعدی را مطرح کنیم دو نکته راجع به روایت علی بن ابی حمزه تذکر می دهیم. نکته اول این که در این روایت وقتی جعفر سماعه فتوا می دهد که اگر طلاق به غیر سنت باشد مرد طلاق دهنده اهل سنت بود می توان با زن او ازدواج کرد. در ادامه جعفر سماعه وقتی حسن بن سماعه خبری دیگر را می آورد که در تعارض با این خبر است می فرماید این روایت اوسع است. از این روایت فهمیده می شود که در ذهن رواة این مطلب بوده که اگر دو روایت متعارض داشته باشیم جمع عرفی ممکن نشد دو روایت تساقط نمیکنند بلکه مخیر هستی که به هر کدام خواستی اخذ کنی ، و بر همین اساس جعفر بن سماعه گفته حالا که در فتوی دادن مخیریم چه بهتر که برطبق روایتی فتوا بدهیم که مردم را در آسانی قرار میدهد. مرحوم کلینی هم در مقدمه کتاب شریف کافی در خبرین متعارضین حکم به تخییر را برمیگزیند، امروزه هم بعضی علما در باب خبرین متعارضین می گویند اگر خبرین متعارضین جمع عرفی نداشتند و مرجحی هم در کار نبود تو در اخذ به هر کدام مخیر هستی.

اگر از نظر روات حکم متعارضین تخییر نبود، در مانحن فیه ، جا داشت که حسن به عمویش می گفت چه ترجیحی به این روایت است و اوسع بودن چه ترجیحی است؟ ولی همچنین سوال نکرد پس ذهن آن ها همین است که در باب خبرین متعارضین اگر مرجح نبود مخیریم و لذا ما آن که اوسع است و کار مردم اسان تر کرده است را در مقام انتخاب می کنیم.

نکته بعدی این که حسن بن محمد بن سماعه به عمویش اعتراض نمی کند که چرا روایت علی ابن ابی حمزه را اخذ میکنی در حالی که ابی حمزه مورد اعتماد نیست ؟ ممکن است این مطلب را کسی قرینه بگیرد بر اینکه روات (اصحاب ائمه) به احادیث علی بن ابی حمزه عمل میکرده اند و او را علی رغم واقفی بودن ثقه می دانسته اند ولی حق این است که نمی توان چنین برداشتی کرد چون عدم اعتراض ممکن است به این به خاطر این بوده است که حسن بن محمد بن سماعه خودش هم واقفی بوده و لذا علی بن ابی حمزه را شخص محترم و ثقه به حساب میآورده است، پس این روایت دلیل نمی شود که اصحاب به روایات علی بن ابی حمزه عمل می کردند.

روایت ششم: حدیث ۱۱۰ تهذیب ج ۸ ص ۵۹: **عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يُطَلِّقُ إِمْرَأَتَهُ ثَلَاثًا قَالَ «إِنْ كَانَ مُسْتَخْفًا بِالطَّلَاقِ أَلْزَمْتُهُ ذَلِكَ».** (طوسی)^۱

سؤال از امام این است که مردی زنش را ۳ طلاق می دهد، آیا این طلاق صحیح است یا نه ؟ واضح است که اگر سه طلاق با مراعات انجام رجوع بعد از طلاق اول و دوم یا انقضاء عده بعد از طلاق اول

^۱ طوسی محمد بن حسن. تهذیب الأحكام. ج ۸، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۵، ص ۵۹.

و دوم باشد هیچ جای سوال ندارد که سه طلاق اینچنینی صحیح است و موجب بینونت زن از مرد میشود بطوری که ازدواج شوهر قبلی با او نیاز به محلل پیدا میکند، پس سوال مربوط به سه طلاق در مجلس واحد یعنی بدون رعایت رجوع و انقضای عده است، در این مورد است که حضرت فرمود اگر از کسانی است که طلاق را سبک می‌شمارد این طلاق بر او تثبیت شده است.

واژه «مستخفاً بالطلاق» به خاطر این است که غالب شروط در طلاق که در فقه شیعی هست در فقه اهل سنت نیست مثل شاهد داشتن، بودن در طهر غیر مواقعہ همچنین اینکه ۳ طلاق در مجلس واحد ارزش سه طلاق ندارد. پس تعبیر «مستخفاً بالطلاق»، به سنی بودن اشاره دارد. اما در این روایت چیزی که ما را به صورت عموم به قاعده الزام سوق دهد، وجود ندارد. و فقط در باب طلاق است که همه قبول دارند با چنین شرایطی طلاق از مرد سنی واقع می‌شود و زن از او جدا میشود، یعنی این روایت مربوط به اجرای الزام در خصوص باب طلاق است و بر بیشتر از آن دلالتی ندارد.

روایت هفتم: حدیث ۱۱۲ تهذیب ج ۸ ص ۵۹ میباشد: **مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْأَشْعَرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ تَرْوِجِ الْمُطَّلَقَاتِ ثَلَاثًا فَقَالَ لِي «إِنَّ طَلَاقَكُمْ لَا يَحِلُّ لِعَيْرِكُمْ وَ طَلَاقُهُمْ يَحِلُّ لَكُمْ لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ الثَّلَاثَ شَيْئًا وَ هُمْ يُوجِبُونَهَا».** (طوسی)^۲

این روایت شریفه سؤال از زنی است که سه طلاق در مجلس واحد شده است. چون اگر بعد از طلاق اول و دوم انقضای عده باشد یا بعد از طلاق اول و دوم رجوع کند، واضح است که مرد طلاق دهنده نمیتواند با این زن مجدداً ازدواج کند مگر محلل محقق شود، در این جا فرمود طلاق آن ها برای شما حلال است. «طلاقکم» منظور طلاق ۳ گانه است و «لغيرکم» یعنی سنی.

یعنی طلاق شما برای آن ها حلال نیست اما طلاق آن ها برای شما حلال است. «لأنكم لا ترون الثلاث شيئاً». چون شما ۳ طلاق برای شیعه ارزشی ندارد و «و هم يوجبونها» یعنی آن ها (سنی) واجب می‌دانند. این روایت می‌تواند دلیل به قاعده الزام شود. استظهار ما این است که دلالت می‌کند چون تعلیل کرد به یک امر کلی (لأنكم لا ترون الثلاث شيئاً) این روایت مرکز ثقلش اعتقاد است. یعنی کسانی که اعتقاد دارند به چنین اعتقادی طلاق واقع می‌شود. حال اگر فعلی از سنی سر زد و بر آن اثری بر ضررش باشد برای شما جائز است که آن اثر را مترتب کنید. اگر قبول کردید که روایت در مقام تعلیل به امری کلی تعلیل کرده است، قاعده الزام مطلقاً اثبات می‌شود. بنظر ما از این روایت قاعده الزام را می‌توانیم استظهار کنیم هر چند در این روایت مشکل سندی داریم چون پدر جعفر بن محمد بن عبیدالله راهی برای توثیق ندارد چون در رجال او را ترجمه نکرده اند و از توثیقات عامه هم چیزی برای او وجود ندارد.. به هر حال این روایت قابل این است که قاعده الزام از آن استفاده شود. حتی می‌توان تعمیم داد به سایر ادیان. درست است «غیرکم» سنی است به قرینه و هم یوجبون، ولی تعلیل امر عام است چون تعلیل روی اعتقاد بوده است، و بگوییم در ادیان دیگر هم ترتیب آثار توسط شیعه وابسته به اعتقاد آن ها است، مثلاً در مسیحیت برای طلاق عده وجود ندارد و فرض کنیم که مرد شیعی می‌خواهد با این زن ازدواج کند

^۲ طوسی محمد بن حسن. تهذیب الأحكام. ج ۸، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۶۵، ص ۵۹.

لاقل ازدواج موقت که همه فقهاء ازدواج موقت با اهل کتاب را صحیح میدانند. حالا مرد مسیحی زنش را طلاق داد مرد شیعه می تواند قبل از انقضای عده این زن با او ازدواج کند.

البته در کتاب من لایحضر الفقیه هم همین روایت آمده است اما بدون ذکر سند، به این صورت:

- ۴۴۲۰ فی خبر آخر قال علیه السلام: «إِنَّ طَلَّاقَكُمْ الثَّلَاثَ لَا يَحِلُّ لِغَيْرِكُمْ وَ طَلَّاقَهُمْ يَحِلُّ لَكُمْ لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ الثَّلَاثَ شَيْئاً وَ هُمْ يُوجِبُونَهَا». (ابن بابویه)^۳

این روایت را صدوق مرسل نقل کرده است ولی ممکن است کسی این روایت را از نظر سند معتبر حساب کند، چون برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای بروجردی و امام خمینی و مرحوم آقای فاضل معتقد هستند که شیخ صدوق در من لایحضر الفقیه هر جا گفته است «قال» با «روی» فرق می کند و منظور از «قال» یعنی راوی ها را ثقه تشخیص داده است و لذا روایت را به امام علیه السلام بصورت جزمی اسناد داده است و چنین روایتی از نظر سند معتبر حساب میشود، بخلاف اینکه روایت را با تعبیر «روی» آورده باشد.

ولی ما این نظر را قبول نداریم و می گوئیم قال یا روی تفنن در تعبیر است. اگر این حرف درست باشد شما باید در روایات من لایحضر در کثیری از موارد دنبال اضافه کردن ابتدای سند که در مشیخه آمده است به انتهای سند که در متن من لایحضر آمده است نباشید چون خیلی وقتها صدوق در متن من لایحضر تعبیر میکند به مثلاً «ما رواه محمد بن مسلم یا ما رواه زراره» آیا اینجا هم شما ملتزم میشوید به اینکه چون اسناد جزمی به محمد بن مسلم داده دیگر بررسی سند مشیخه لازم نیست؟

روایت هشتم: ح ۷۴ از ج ۱ ص ۳۱۰ عیون اخبار الرضا: **+ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ طَاوُسٍ سَنَةَ إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ وَ مَائَتِينَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ ابْنَ أَخٍ رَوَّجْتُهُ ابْنَتِي وَ هُوَ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ يُكْثِرُ ذِكْرَ الطَّلَاقِ فَقَالَ إِنَّ كَانَ مِنْ إِخْوَانِكَ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ مِنْ هَوْلَاءِ فَأَبْنَاهَا مِنْهُ فَإِنَّهُ عَنَى الْفِرَاقَ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَلَيْسَ رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ إِيَّاكُمْ وَ الْمُطَّلَقَاتِ ثَلَاثَةٌ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ فَإِنَّهُنَّ ذَوَاتُ أَرْوَاجٍ فَقَالَ ذَلِكَ مِمَّنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِكُمْ لَا مِمَّنْ كَانَ مِنْ هَوْلَاءِ إِنَّهُ مَنْ دَانَ بِدِينِ قَوْمٍ لَزِمَتْهُ أَحْكَامُهُمْ.** (ابن بابویه)^۴

«یکتر ذکر طلاق» یعنی بارها طلاق داده است. و این طلاق های متعدد به سه تا رسیده و لذا باعث بینونت شده است. چون اگر طلاق ها به سه تا نرسیده بود حضرت نمی گفت که باید جدا شود. منظور از «إِيَّاكُمْ وَ الْمُطَّلَقَاتِ ثَلَاثَةٌ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ» یعنی اگر شیعه ۳ طلاق پشت سر هم بدهد بدون فاصله شدن انقضای عده یا رجوع بعد از طلاقهای اول و دوم، اثر ندارد.

^۳ ابن بابویه محمد بن علی. من لا یحضره الفقیه. ج ۳، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۳۶۳، ص ۴۰۶.

^۴ ابن بابویه محمد بن علی. عیون اخبار الرضا علیه السلام. ج ۱، جهان، ص ۳۱۰.

این روایت ، عام است (من دان بدین...) این قاعده الزام را دلالت می کند. اما سند معتبر نیست ، چون ولو کسی حسن بن احمد مالکی را ثقه حساب کند ولی عبدالله بن طاووس راهی برای توثیق ندارد چون توثیق خاص ندارد و توثیقات عام هم در موردش نیست.

پس تا حالا هشت روایت مطرح کردیم و دلالت دو روایت « لایحل لغيرکم» و «من دان بدین» را قبول کردیم.

شیخ تهذیب در ج ۹ در بخش میراث ص ۳۲۱: روایاتی را نقل کرده که کنار مادر ، خواهر و برادر هم باشند ارث می برند. بعد می گوید این روایات خلاف مذهب ما است پس حمل می کند این اخبار را به یکی از این دو: ۱-تقیه ۲-احتمال دارد که مربوط به این باشد که جائز است برای شیعه که از اشخاص سنی مال را به حسب اعتقاد آنان بگیرد همان طور که آن ها از ما مال می گیرند که این مصداقی از قاعده الزام است که به آن مقاصه نوعیه می گویند.

وسپس می فرماید: یدل علی ذلک روایاتی که جلسه بعد می خوانیم ان شاءالله.